

چند پرسش درباره چاوش

□ مقاله‌ای درباره تاریخچه چاوش خواندم. نکته‌هایی به سایه نسبت داده شده بود. این نکته‌ها را با سایه در میان گذاشت. خیلی تمايلی به گفتگو در این موضوع نشان نداد. استدلالش این بود که:

□ امروز [۲۳ تیرماه ۱۳۹۰]، اوضاع و احوالیه که وجودانَا شما نمی‌تونین حتی حقایق رو بگین، برای اینکه وارد دعوایی می‌شین با گفتن این حقایق و هرجا که دست بذارین یه جای دیگه خراب می‌شه.

□ کلی با سایه کلنگار رفتم تا حاضر شد به سؤالهای من جواب بدهد. مجملی بی‌آب و رنگ از گفتگوها یمان را نقل می‌کنم. ان شاء الله که به کسی برخورد.
○ لطفاً درباره کنسرت دانشگاه ملی [= نوارِ سپیده] و ضمیمه‌های سیاسی این کنسرت توضیح بدید:

□ در آذر ۵۸، این کنسرت معروف برگزار شد. ما رفتیم تو سالن، بچه‌های دمکرات دانشگاه این کنسرتو برگزار کرده بودند. رفتیم تو سالن و دیدیم که شعارهای حزب توده ایران هست.

○ آیا شما خبر داشتین از این قضايا؟

□ نه، واقعاً هیچ خبری نداشتم. واقعاً خبر نداشتم. ببینید من درباره این کنسرت هیچ قراری با هیچ کس نداشتم. تا اونجایی که من می‌دونم آقای لطفی سرپرستی این کارو داشت. من همون وضعی رو که در چاوش داشتم طبعاً درباره این کنسرت هم همین نظر داشتم... من دیدم آدمها می‌آن به چاوش و روزنامه‌هاشونو جا می‌ذارن، من این طوری تعبیر می‌کنم و نمی‌گم که روزنامه‌هاشونو می‌آوردن و برای تبلیغ روی میز

حال چاوش می‌ذاشتند. من گفتم کسی روزنامه‌اش روجانداره. اگه جاذب‌داره و بره، ما این روزنامه رو جمع می‌کنیم. من نمی‌خواستم که چاوش آلوهه سیاست روز باشد. هیچ فرقی هم نمی‌کرد که از چه حزب و گروهی باشد.

آقای عظیمی! برکنار نگه داشتن چاوش از سیاست روز، تو اون فضای اجتماعی کار خیلی سختی بود...

□ پوزخندی می‌زند و چند لحظه‌ای سکوت می‌کند...

□ یه روز ما طبری رو دعوت کردیم به چاوش. طبری هم او مد و راجع به موسیقی صحبت کرد نه راجع به مسائل سیاسی. من اونجا با اینکه می‌شناختم این آدمو، اصلاً حیرت کردم از اطلاعات این آدم. مثل یه دایرة‌المعارف موسیقی جهان و ایران بود. خیلی هم با تواضع حرف می‌زد. یه دفعه یکی از بچه‌ها که اون موقع جزو چپهای چریکی بود و خیلی هم بچه خوبی بود، پا شد سر مارکسیسم با طبری یکی به دو کردن!.. طبری که چهره جهانی مارکسیسم بود یعنی در مجمع جهانی که مارکسیست‌های درجه اول دنیا جمع می‌شدند به حرف طبری توجه می‌کردن. بعد این بچه شروع کرد که مارکس اونجا چنین گفت و چنان گفت.

من دیدم که طبری سرخ شد و یک نگاهی کرد به من و گفت من اینجا نیومدم که برای حزب خودم تبلیغ بکنم. دوستان - باز من و لطفی رو نگاه کرد - از من دعوت کردن و من هم غنیمت دونستم که بیام با شما اهل موسیقی از نزدیک آشنا بشم. کارهای شما رو شنیده بودم و فلان... من یه فعال سیاسی هستم ولی اینجا برای کار سیاسی نیومدم. شما دارید منو می‌کشونین به چیزی که دلخواه من نیست و مصلحت هم نمی‌دونم که در این کانون هنری مسائل روز سیاسی مطرح بشه ولی اگه اصرار دارید من جوابتونو می‌دم. حالا همین چند تا جمله رو مگه اون رفیق ما گذاشت که طبری بگه، پشت سر هم جمله‌شو می‌برید: نخیر آقا فلان شد، حزب اونجا در سال هزار و سیصد و فلان، فلان حرفو زد. من دیدم طبری داره بی‌تاب می‌شه! از محدود مواردی بود که من بی‌تابی طبری رو می‌دیدم. اما خیلی زود افتاد رو همون غلطک خودش و مثل همیشه با آرامش و مهربانی شروع کرد به حرف زدن و حرفهای پراکنده رفیق ما رو طبقه‌بندی کرد و جواب داد. در عین حال معلمی هم می‌کرد و

- آداب مباحثه رو به او یاد می داد که تو باید به حرف حریف گوش کنی، خیلی هم دقیق گوش کنی تا بتونی اشکالهاشو بگیری، بعد هم آخر حرفهاش عذرخواهی کرد که بخشید من پرحرفي کردم و توضیح اضافی دادم.
- چند لحظه‌ای سکوت می کند... گرمای هوا باعث شده که شرشر عرق بریزد.
 - طبری خیلی خصوصیات اخلاقی عجیب و غریبی داشت، خیلی با احترام و محبت با آدمی که باهاش مخالفت می کرد رفتار می کرد؛ اصلاً یک سرشت مهریان غیرمتجاوزی داشت... شما نمی دونید اون دوست ما اون روز چه رفتاری با طبری کرد!.. یه فضای سیاسی عجیب و غریبی بود! به هرحال در این کنسرت دانشگاه ملی اصلاً من دخالتی نداشتم. ولی در تمام تمرینها بودم.
 - چه کسی از افراد گروه به این پوسترها و شعارها اعتراض داشت؟
 - فقط آقای شجریان اعتراض کرد و گفت این یه نمایش سیاسیه و اصلاً می خواست کنسرت اجرا نشه. آقای شجریان اون موقع عقاید سیاسی متفاوتی با ما داشت... ضمناً شجریان به من هم اعتراض نکرد، چون با من چنین مناسباتی نداشت. بعد من رفتم به چند نفری که اونجا ایستاده بودن و هیچ کدامشونو هم نمی شناختم ولی به نظر می اومد کارگزار این کنسرت هستن، گفتم اگه فردا شب این بساط باشه، ما دیگه کنسرت نمی دیم.
 - استاد! اصلاً چی شد که چاوش تشکیل شد؟
 - در سال ۵۷ که انقلاب شد یه جلسه‌ای تو خونه لطفی تشکیل دادیم. نگرانی از اونجا شروع شد که موسیقی داره ممنوع می شه. من گفتم غصه نداره، در همه جای دنیا هشتاد و چند درصد برنامه‌های رادیو موزیکه و شصت و چند درصد برنامه‌های تلویزیون موسیقیه. دریافت شخصی من نبود این حرف. در تمام دنیا این‌طور بود. اونجا گفتم چی کار باید کرد و بچه‌ها بعضی‌ها کارهای جالبی کردند؛ مثلًا جمشید عندیلیبی گفت من پنج هزار تومان دارم، خوب یادم، اینو در اختیار گروه می ذارم، گروه چاوش مقصود بود که ترکیب گروه شیدا و عارف بود و چند نفر هم اضافه بر گروه عارف و شیدا مثل مجید درخشانی و چند نفر دیگه عضو چاوش شدند. جمشید گفت که من پنج هزار تومان دارم و در اختیار همه می ذارم، ماهی فلاں قدر به

من بدید و بیژن کامکار اعتراض کرد و گفت: چرا ۱۴۰۰ تومان برای مقرر کردید، من ۱۲۰۰ تومان برای کافیه (بغض می‌کند). ... بچه‌ها با این روحیه ایثار وارد کار شدن و همه‌ش جانب موسیقی رو نگه می‌داشتند. بعد هم ما به فکر تولید کاست افتادیم و یه بابایی با ما قرار گذاشت که کاست تولید کنیم.

۵ درباره امور مالی چاوش هم توضیح بدید.

■ وقتی تولید تو چاوش شروع شد و قرار شد که کاست به بازار بدیم، او مدیم درجه‌بندی کردیم. اصلاً نفس موضوع رو درجه‌بندی کردیم نه اشخاص رو. گفتیم خواننده درجه یک، درجه دو و درجه سه، بدون اینکه بگیم اصلاً خواننده درجه یک و دو و سه داریم یا نداریم. نوازنده درجه یک، درجه دو و سه. بعده گفتیم آقای شجیریان خواننده درجه یکه، آقای ناظری خواننده درجه دوئه... حرف اون زمانه... باحالا کار ندارم! پس اینها یه ضریبی شد... حالا ما یه کاست تولید کردیم و به بازار فروختیم. فلان قدر خرج کاست شد، این قدر هم فروختیم، یه رقمی هم سود کردیم. گفتیم ۲۰ درصد این سود مال خود چاوش باشه که برای کارهاش بنیه مالی داشته باشه. این بیست درصد در واقع متعلق به همه اعضای چاوش بود؛ یعنی اگه چاوش منحل می‌شد، این بیست درصد بر می‌گشت به همه اعضا به طور مساوی... ماهی دو هزار تومان هم به نوازنده‌ها پرداخت می‌کردیم. جز مشکاتیان و علیزاده و لطفی و من که هیچ وقت پولی از چاوش نگرفتیم، حتی بابت آهنگسازی و نوازنگی و شعرمن. یادمی یه جلسه تشکیل دادیم، من بودم و آقای لطفی و آقای علیزاده و آقای مشکاتیان. داشتمی ارزیابی می‌کردیم که این نوار مثلاً چاوش ۱ رو که منتشر کردیم، خوب هزار تومان سود کردیم. ۲۰ درصدشو می‌ذاریم کنار، باقیشو می‌خوایم قسمت کنیم. من اونجا ضرایبی گذاشتم که مثلاً خواننده درجه یک، از یک ساعت کاست چند درصد رو اشغال کرده...

۶ تا این حد رسید؟

■ بله... این کار من بود. (بالحن جدی و قاطع) من تو این کار اوستا بودم. در سیمان تهران اولین طبقه‌بندی مشاغلو برای چند هزار کارگر انجام داده بودم... بله، می‌گفتیم که آقای شجیریان تو این کاست یک ساعته، ۳۵ دقیقه آواز خونده پس این خواننده درجه یک،

سی و پنج شصتم این کاست رو اشغال کرده؛ این ضریب و اون عدد یه عددی می‌شد و همین طور برای تمام نوازنده‌ها و شاعرها...

یادمه سر تصنیف سپیده: «ایران ای سرای امید» آقای علیزاده و لطفی خندیدن و گفتن شعر شما که دیگه حرفی نداره، گفتم: نه آقا. آقای لطفی گفت: باز آقای ابتهاج داره درباره خودش تعارف می‌کنه. گفتم: نه آقا! بحث تعارف نیست، من به عنوان یه آدم حرفه‌ای اینجا هستم. در این تصنیف «ایران ای سرای امید» یه عیبی هست که من به خاطر این عیب ده پوئن از صد کم می‌کنم: تو اون قسمت «صلح و آزادی» یه کلمه دوپاره شده. البته خواننده اگه «آ» رو ادامه می‌داد و به «زا» وصل می‌کرد، چاره داشت، عیش کمتر می‌شد. این مسئله رو مطرح کردم که همه یاد بگیرن... درسته که آهنگسازهای بزرگی هستن ولی اگه آهنگشون اشکالی داره انصاف داشته باشن و بگن و نگن که ما بهترین کار ممکنو کردیم. این کار من جنبه تعلیم داشت. وانگهی من که نمی‌خواستم پول بگیرم.

○ مقام رسمی و اجرایی شما در چاوش چی بود؟

□ از اول قرار شد من دبیر دائمی چاوش باشم. در کلیات امور هم بی‌تأثیر نبودم. کاری که برای من خیلی سنگین بود و خیلی مشکل بود، حفظ چاوش بود و در وهله اول حفظ رابطه این آدمها باهم بود... در رادیو، اینا تابع مسئول رادیو بودند که من بودم. من می‌تونستم بگم از آقای عظیمی من ساز ضبط نمی‌کنم. مختار بودم که از کسی ضبط بکنم یا نکنم. در هر صورت اونجا حاکم من بودم ولی من هیچ وقت در رادیو استبداد نکردم، اما در چاوش این حکومت رو من نداشتم برای اینکه اختیار مالی چاوش دست من نبود؛ اختیار مالی همه بود.

○ آیا همه اونچه که در چاوش اتفاق افتاد مطابق میل شما بود؟

□ چیزی مخالف میل من نبود.

○ یه حرفی مطرح شده که اگه استاد شجربیان کار چاوش ۶ (= سپیده) رو نمی‌خوند، باید مثل خواننده‌های رادیویی مثل شهیدی و قوامی و محمودی خونه‌نشین می‌شد و موقعیت کنونی استاد شجربیان مدیون چاوش ۶ است. آیا به نظر شما این حرف درسته؟

□ نه... نه! مگه شجربیان فقط چاوش شیشو خونده؟! اصلاً چرا چاوش شیشو شجربیان خونده و کسی دیگه نخونده. البته دیگران هم خوندن اما هیچ کس کار او نهار رو به خاطر نداره که چنین چیزی رو شنیده اصلاً. چرا شجربیان خونده و این طور گل کرده؟ چاوش ۶ به شجربیان رونق داده یا شجربیانه که به چاوش ۶ از هر جهت نمونه است. بی خشید من این حرفو می زنم: اگه اون تصنیف رو من نساخته بودم، اگه اون غزل رو من نداشته بودم؛ «زمانه قرعه نو می زند به نام شما»، اگه صدای شجربیان نبود، اگه آهنگ لطفی نبود، اگه ساز لطفی نبود، و اگه اون فضای دگرگون شدن اوضاع ایران نبود... هزار تا عامل باهم دست به یکی کرد تا چاوش ۶ به وجود آمد؛ آقای شجربیان شانسش این بود که برخورد کرد به یک نوازنده درجه یک به اسم آقای محمد رضا لطفی. آقای لطفی شانسش این بود که به یک خواننده درجه یک به اسم محمد رضا شجربیان برخورد کرد؛ هم زمان شدن باهم. یک شاعر بیچاره بد بختی که عاشق موسیقی بود (با استیصال این جمله را می گوید) و نه می خواست نون بخوره و نه دنبال نام بود، در خدمت اینها قرار گرفت؛ لحظه به لحظه در اختیار اونها قرار گرفت... آقای عظیمی! این جمع سه نفره ما یه استثنابود. شما هیچ کدام از این عواملو نمی تونین بردارین و یه چیز دیگه جاش بذارین... بله شکی نیست که چاوش ۶ یک استثناء بوده؛ واقعاً حادثه بود این کنسرت دانشگاه ملی. اصلاً تا شروع شد مردم دیدن که یه چیز عجیب و غریب دارن می شنون. تا اون زمان چنین موسیقی شنیده نشده بود... به خدا حیفه که اون روزگار و کارهای مهم رو آدم ابزار بکنه برای خودش. من بگم که من آقای امیر هوشنگ خان ابتهاج این کار رو کردم. واقعاً حیفه... (تقریباً التماس می کند). کارهای عظیم شده، هم در رادیو و هم در دوره بعد... افتخار اون کارها برای هفت پشت همه مأکافیه. شما نمی دونین از این نوار چه استقبالی شده بود. یلدا و مجید درخشانی یه میز گذاشته بودن کار چهارراه پهلوی و نوار چیده بودن و می فروختن. مردم پشت سر هم می اومدن و می خریدن.

□ سکوت می کند و پشت سر هم سیگار می کشد؛ پکهای تن و سطحی؛ پکهای عصبی... معلوم است که بسیار ناراحت است... اینهمه کراحت و ملال هنگام

حرف زدن درباره جریانی فرهنگی که اجماع عمومی بر آن است که جریان ماندگار و موفقی بوده، تأمل برانگیز است... شاید پیرمرد به همین نکته می‌اندیشد!

○ استاد! گفته شده که استاد شجریان برای اینکه به مال و موقعیت بهتری برسه، به پشتگرمی افرادی در حکومت از چاوش جدا شد؟

□ با ناراحتی شدید و حالتی شبیه به درماندگی می‌گوید:
 □ این قضاوت بی‌انصافیه... واقعاً بی‌انصافیه... حتی غیرانسانیه؛ شما عوامل مختلف رو از عوامل شخصی و خلق و خوی افراد گرفته تا سلیقه‌های مختلف سیاسی، کنار بذاری و بگی آقای شجریان رفته سازشکاری کرده؟!... بله... مسلماً آقای شجریان با روش سیاسی کلی چاوش در خیلی موارد موافقت نداشت... در اون زمان هم چاوش از انقلاب حمایت می‌کرد. حاصل کار ما و چاوش و سرودهایی که ساختیم نشون می‌ده دیگه که چاوش در مسیر حمایت از انقلاب بوده.

○ شما چرا از چاوش جدا شدید؟

□ یه روز تو همون خونه خیابون کوشک به آقای لطفی گفتم که مصلحت چاوش دیگه این نیست که من دبیر چاوش باشم. وجود من چاوش رو منتب به توده‌ای‌ها می‌کنه. جای بحث درست یا نادرستی این تلقی نیست. گفت: آقانمی‌شه که شما دبیر مادام‌العمر هستید. گفتم: آقا ما خودمون این اساسنامه رو نوشتم دیگه. یک مجمع عمومی فوق‌العاده تشکیل بدین، و این اساسنامه رو تغییر بدین. همه جای دنیا هم هست این مسئله. گفت: آقا کی رو می‌تونیم به جای شما بذاریم؟ گفتم: خود شما آقای لطفی. مجمع فوق‌العاده تشکیل دادیم و این ماده رو که آقای فلان مادام‌العمر دبیر چاوش است حذف کردیم و در همون جا رأی‌گیری کردیم و آقای لطفی انتخاب شد به دبیری چاوش.

○ رابطه‌تون با چاوش قطع شد؟

□ نه... با چاوش بودم، فقط دبیر نبودم. همون آدم بودم با همون تأثیراتی که قبلش داشتم... محتاج قانون نبود.